

## پیشخوان

**به بهانه انتشار یادنامه آیت‌الله‌العظمی حاج شیخ محمدتقی رازی اصفهانی**

**پاسدار سترگ حریم ارزش‌ها**

■ **شاهد توحیدی**



بی‌تردید نقش شخصیت‌های تأثیرگذار دینی، علمی و تاریخی در حیات فرهنگی واجتماعی امروز ما بسیار مهم و قابل توجه است. ابعاد این تأثیر و مسیر حرکت آن می‌تواند نه تنها سرفصل پژوهش‌های عمیقی در حوزه‌های مختلف باشد، بلکه حلقه ار تباطی بین نسل‌ها از حیث الگوپذیری برقرار کند. امروزه شخصیت‌های برجسته تاریخی – که همواره پاسدار حریم ارزش‌های والا و مانع نفوذ اجانب بوده‌اند – برای هویت‌بخشی به یک جامعه در مقام یک نیاز لازم شناخته می‌شوند. از میان حیات سراسر افتخار عالم ربانی، ابوالاعظم‌ و المراجع، آیت‌الله‌العظمی شیخ محمدتقی ایوانکی، ملقب به رازی نجفی اصفهانی صاحب اثر ارزشمند و جاودانه هدایت‌المسترشدین در علم اصول و تبصره الفقها در فقه‌اسمدلای ما را بر آن داشت بر حسب وظیفه شرعی و عرفی گام کوچکی در جهت شناخت و شناساندن ایشان بردارم. از این رو با همت جمعی پس از طی مسیری دو ساله همایشی طراحی و در روز پنج‌شنبه بیست‌وچهارم آذرماه ۱۳۹۰ برابر با ۱۹ محرم‌الحرام ۱۴۳۳ در زادگاه آن مرحوم برگزار شد. در این مراسم باشکوه که جمع کثیری از علما، پژوهشگران، روحانیون، مسئولان، اقشار مختلف مردم در مهمانی از هفت کشور جهان شرکت کردند در دو بخش صبح و عصر – به زندگی این عالم فقیه و اصولی گرانقدر پرداخته شد. از نکات جالب این همایش قرأت پیام مراجع معظم تقلید آیت‌الله‌العظمی حاج شیخ لطف‌الله صافی گلپایگانی، آیت‌الله‌العظمی حاج شیخ حسین مظاهری، آیت‌الله‌العظمی حاج شیخ بشیر حسین نجفی، دکتر محمود احمدی‌نژاد رئیس‌جمهوروق، دکتر سید محمد حسینی وزیر ارشادوقت و نیز سخنرانی حضرت آیت‌حاج‌شیخ رضا استادی، سیدمحمدرضا جلالی، شیخ علی اکبر مهدی پور، سیدمهدی حائری قزوینی، شیخ رضا مختاری،



■ **نمای از مرقد آیت‌الله حاج شیخ محمدتقی رازی اصفهانی**

حاج‌شیخ هادی نجفی دامت برکاتهم و تنی چنداز شخصیت‌های کشوری و استانی بود. همچنین در پایان این مراسم، از میان بیش از ۲۵ مقاله ارسال شده از ایران و عراق پنج اثر نوقلم و جوان به تشخیص هیئت محترم داوران انتخاب و هدایایی به رسم یادبود به این عزیزان تقدیم شد. در برنامه‌های جنبی همایش علاوه بر نمایشگاه کتاب و عکس و مجموعه آثارفات زندگی خاندان بزرگ نجفی اصفهانی از کتاب شیخ محمدتقی رازی نجفی اصفهانی و خاندانش رونمایی شد. آنچه در این وجیزه از آن سخن می‌رود، مجموعه منتشر شده از سلسله پیام‌ها و مقالات ارسال شده به دبیرخانه همایش است که امیداست مورد استفاده و بهره‌برداری قرار بگیرد. در پایان مرور بخشی از پیام مرجع‌الامام حضرت آیت‌الله صافی گلپایگانی به این‌گونه با ختام مسکن این نوشتار قرار می‌دهیم:

«ابوالاعظم و الاکابر و المراجع، شیخ محمدتقی نجفی در شهر ایوانکی متولد شد و در جوار روضه مقدسه علویه تحت عنایت حضرت مولای(ع) به مقامات بلند علم و تحقیق نائل آمد و سپس در حلقه اصفهان و کشور ایران مسکن گزید و در مدرسه خود علمایی بزرگ که از شمار مفاخر بودند تربیت کرد و در آن فرزندان او حلقاً عن سلف، پرچمدار زعامت و مرجعیت و دفاع از دین بودند.اعظام،اجلا ونامدارانی که همه در عصر خود پرچم اعلیٰ شمع را به دوش گرفتند و منشأ خدمات بزرگ، آثار علمی، خیرات و صدقات شدند. آیت‌الله‌العظام آقای شیخ محمدباقر نجفی فرزند پلاداسطه و آقای شیخ محمدحسین و آقای شیخ محمدتقی آقاجنقی و آقای شیخ محمدعلی ثقه‌الاسلام و آقای حاج آقا نورالله و حاج آقا جمال و آقا شیخ محمدرضا صاحب وقایه و حاج شیخ مهدی همگان حلقاً عن سلف از مشاهیر طایفه حقه و زعمای ملت بودند. برادر بزرگوار او آیت‌الله آقای حاج‌شیخ محمدحسین نیز در علم و مقام با او هم‌تراز بودند و کتاب فصول او نیز در ردیف هدایات‌المسترشدین است.اعلی الله مقامهم و رفع رجاتهم.

بزرگداشت چنین شخصیت‌وبیت‌بزرگی، بزرگداشت فضیلت، جهاد، علم و فقاहत است. اینجانب از همه عزیزانی که افتخار برگزاری این همایش باعظمت سلامی ما و مردم متدین ایوانکی و نواحی آن با الگو گرفتن از زندگی سراسر افتخار این بزرگان دین، راه و اندیشه آنان را ادامه دهند و میراث بزرگ دانشمندان را نگهداری و به آیندگان ابلاغ کنند»



«**کارکرد تاریخی، سیاسی و اخلاقی عیاران در تاریخ معاصر ایران**»

در آیینه روایت و تحلیل آیت‌الله سیدمر ترضی مستجابی

# میتینگ‌های نهضت ملی با حضور گسترده پهلوانان برگزار می‌شد

می‌پردازم. ناگهان شنیدم که اسم مرا صدا زدند که برای کشتی مهیا باشم. به دوستان ورزشکار اصفهانی گفتم: چرا نگفتید که اسم مرا هم در بین ورزشکاران و کشتی‌گیران نوشته‌اید؟! گفتند:حاج آقااگر می‌گفتم نمی‌آمدید. به هر حال نرفتن به روی ششک را صلاح ندیدم و لباس از تن در آوردم و به میدان رفتم. با دو نفر از کشتی‌گیران هم‌وزن خود کشتی گرفتم و بر آنها پیروز شدم اما در کشتی با نفر سوم که مردی جوانی بود، ریشی بلند داشت و به میدان آمد موفق نبودم. او ریش خود را جمع کرد و در دهان خود جای داد. من از این حرکتش جاخوردم و همین مسئله باعث شد به زمین بخورم.

زورخانه چهارسوق علی‌قلی آقا از زورخانه‌های مشهور اصفهان بود که هرچه گسرد و پهلوان بود از همین زورخانه برمی‌خاست و از هر شهرستانی هم که برای کشتی رفتن و ورزش باستانی می‌آمدند، به این زورخانه مراجعه می‌کردند. بنده هم چند سالی از همین زورخانه ورزش کردم و گهگاه به دیگر زورخانه‌ها می‌رفتم. بیشتر آن اوقاتی که پهلوان را به زورخانه‌های دیگر دعوت می‌کردند به دنبالشان می‌رفتم.

■ **آشنایی اتفاقی با بزرگ پهلوانان تهران**

این برنامه ما با ورزشکاران اصفهانی بود تااینکه به تهران آمدم. اولین روزهایی بود که تهران وارد شده بودم و در منزل حاج عمومی مرحوم آیت‌الله حاج سید صدرالدین صدرعاملی فرزند مرحوم حاج سیدمحمدمهدی سکونت داشتم. زمان جنگ بین‌الملل بود، وزی حاج‌عمومی گفتند: آقامر ترضی برو سه عدد نان سنگک بخر و بیاور. هفته دومی بود که به تهران آمده بودم و کتوشلوار پوشیده بودم و تازه از مدرسه بیرون آمده بودم و تازه چند وقتی بود به جمع ورزشکاران وارد شده بودم و حال‌وهوای جوانی قدری مغرورم کرده بود. به دکان نانواپی که رسدیم جمعیت زیادی برای خریدن نان در صف بودند کسی به من تذکر نداد که بچه‌جان اگر مردی و انسانی باید در صف بایستی تا اشخاص نان خود را بگیرند و بروند تا نوبت توشود) و با غرور جوانی و توهم ورزشکاری تا به دکان نانواپی رسیدم، فریاد زدم سه عدد نان به من بدهید. با گفتن این جمله همه از لهجهام فهمیدند که من اصفهانی هستم و در این محل غریبم.

چوب بسته باشد نداند کسی

که گوهر فروش است یا پبله‌ور



مراسم افتتاحیه پیش از آغاز راهپیمایی بر علیه نفیست زوزری عبدالرحمن حسین با خرداد۱۳۳۷. آیت‌الله سیدمر ترضی مستجابی در کنار آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی و شهیدان سید مجتبی نواب صفوی و سید حسین علمای اصفهانی پیش از آغاز راهپیمایی بر علیه نفیست زوزری عبدالرحمن حسین

در مبارزات آیت‌الله کاشانی با دولت‌های وقت، هنگامی‌که میتینگی علیه دولت برگزار شد من

با هر یک از آن جوانمردان تماس می‌گرفتم و خبسر میتینگ را اعلام می‌کردم. هر کدام از آنان ۲۰۰ تا ۶۰۰ نفر را برای میتینگ سازماندهی و بسیج می‌کردند و اینگونه بود که جمعیتی عظیم در آن تظاهرات حضور یافتند و پشت دولت از دیدن آن جمعیت باشکوه می‌لرزید

فهمیدم چه اشتباه بزرگی کرده‌ام. هر چه می‌خواستم او را از در گاه بلند کنم، موفق نشدم. اطرافیان مشهدی‌باقر به من گفتند: آقااگر چنین نکنی، یعنی پایت را روی او نگذارید، مشهدی‌باقر بلند نمی‌شود، ناگزیر شدم برای‌را از کش بیرون آورم و روی سینه‌اش بگذارم. قمشش دادم که از جا بلند شود. از جا بلند شد و به محض برخاستن دست مرا بوسید و تکرار می‌کرد آقا مرا ببخش آن زمان قطعی بود و این مشهدی‌باقر تا یک سال با اینکه حاج‌عمو نیازی به کمک نداشتند هر روز دو من نان و یک شقه گوسفند برای فقرا به در خانه اقامی‌داد.

■ **پهلوانان در میتینگ‌های اعلام شده توسط آیت‌الله کاشانی**

این ماجرا گذشت تا اینکه بعد از معتم شدنم در زورخانه‌های او را ملاقات کردم و او فهمید من هم ورزشکارم. با اکثر ورزشکاران و پهلوانان تهران مرا آشنا کرد که از پهلوانان خاطرات و حکایت‌های شنیدنی فراوانی دارم. به عنوان مثال در مبارزات آیت‌الله کاشانی با دولت‌های وقت، هنگامی که میتینگی علیه دولت برگزار شد من با هر یک از آن جوانمردان تماس می‌گرفتم و خبسر میتینگ را اعلام می‌کردم. هر کدام از آنان ۲۰۰ تا ۶۰۰ نفر را برای میتینگ سازماندهی و بسیج می‌کردند و اینگونه بود که جمعیتی عظیم در آن تظاهرات حضور یافتند و پشت دولت از دیدن آن جمعیت باشکوه می‌لرزید. گاه در گرفتاری‌های سخت به هر یک از این جوانمردان مراجعه می‌شد با کمال مهربانی به باوری می‌شتافتند. این روحیه لوطی‌منشانه آنان بود. لغزش‌ها و خطاهایشان را به کنار می‌راند و در اواسط یا آخر عمر هم که شده بود از رفتارهای ناشایست دوران جهالتشان توبه و استغفار می‌کردند و بقین دارم که خداوند از تقصیراتشان در گذشته است. بسیاری از همین افراد در محضر آیت‌الله کاشانی‌از گذشته خود اظهار ندامت و بعد توبه می‌کردند و بر سر عهدی که با حال‌شیران می‌بستند تا آخر باقی‌قدم نبودند. این پسر غریب‌است و شرمناشمار شناسند. او را ببخشید و این سخن زن و مرد در صف نانواپی بود. بااین سخنان در خواست‌های مردم فکر کردم او باید شخصیتی باشد، بنابراین بقفاش را بر کرده و به خانه حاج‌عمو برگشتم. آن روز کشیده‌ای خوردم و نان نگرفتم شد از دراز تر به خانه برگشتم. خانه حاج‌عمو خلوت و اندرونی داشت در خلوت‌خانه اتافی که با پله دو به طرف بالا می‌رفت داخل اتافی خلوت‌رفتم و در راه به روی خود بستم مثل گتیر خوره آرام نداشتم و کاری از دستم بر نمی‌آمد تا اینکه حاج‌عمومی آمدند و در زدند، در را باز کردم. از من پرسیدند: آقامر ترضی چه کار کرده‌ای؟! گفتم: کاری نکرده‌ام. با تعجب گفتند: مشهدی‌باقر آمده پشت در نمی‌دانستم مشهدی‌باقر کیست بعد فهمیدم مشهدی‌باقر، پیشکسوت پهلوانان و بزرگ تمام بهادرهای تهران است. امثال افرادی مانند مهدی قصاب، مصطفی دیوانه و علی تک‌تک‌اکبر، محمود گیل‌گیلی، عباس کوره‌پز، طبیب طاهر و رمضان یحیی و دیگری‌انی مانند آنها که اسامی ایشان را اکنون در صف بودند کسی به من تذکر نداد که بچه‌جان خیال یک طرف آهنی که پای ه‌اتاق بود را برای اعوا برداشتم تا برای دعوا مهیا باشم. در را که باز کردم دیدم همان مردی است که در دکان نانواپی به گوشم زده بود و چند نفر ورزشکار هم پشت سرش آمده بودند اما هنوز کامل در راباز نکرده بودم که دیدم او روی زمین خوابید و صورتش را به در گاه خانه گذاشت و مرا قسم داد که با پای خود بر صورتش بکوبم!

با این واکنش آن شئی آهنی را از دستم انداختم و

به یاد دارم در هفته دو شب در مکان‌هایی مختلف جمع می‌شدند و از مواظف و نصایح روحانیون بهره می‌بردند و آن مجلس علاوه بر توسل و دعا، مجالس اخلاق و جوانمردی و تقوا بود و خود یکی از این روحانیون بودم که در جمعشان حضور می‌یافتم و اشتیاق ایشان در شنیدن مباحث خیلی قابل تأمل بود. من در این جلسات سخنرانی داشتم و بسیار مؤثر بود. به تهران آمدم گفتند:

در زورخانه بازار نایب‌السلطنه به نام زورخانه حمام خاتم‌ک که مرشدش مرحوم حاج‌نصرالله ضرب‌گیر بود، می‌رفتم. سال‌هاست که آن زورخانه خوب خیابان افقاده و دیگر اثری از آن نیست. مرحوم مرشد حاج‌نصرالله بزرگ ضرب‌گیران زورخانه‌های تهران و در اخلاق و جوانمردی و فضایل انسانی فردی نمونه بود. خدا رحمتش کند اول کسی که مرا با ضرب وارد زورخانه کرد و احترام ویژه برام قائل شد، همین حاج مرشدنصرالله رحمت‌الله‌علیه بود. از او و بزرگواریش حکایتی دارم که بر ایرانیان نقل می‌کنم.

■ **وساطت میان پهلوانان و یکی از وکلای مجلس**

روزی مرحوم شمس قنات‌آبادی که آن روزها وکیل مجلس بود در سخنرانی و نطق خود به چند نفر از همین ورزشکاران ناشزایی گفته بود و آنان درصدد آزار و اذیت قنات‌آبادی برآمده بودند و او هم حساسی وحشت کرده و ناچار بود برای در امان بودن از ایشان به هر کس متوسل شود. به ایاتی همچون آیت‌الله کاشانی، آیت‌الله بهبهانی، آیت‌الله چهل‌ستون(سعید) و آیت‌الله نوری مراجعه کرده بود، اما فایده‌ای نداشت. دیگر درم‌انده شده بود. وقتی او را آنچنان مضطر و پشیمان دیدم به خاطرم آمد که این مسئله را با مرشد نصرالله که جایگاه ویژه‌ای در بین پهلوانان داشت در میان بگذارم. نزد او رفتم تا همان شب گل‌ریزانی در زورخانه بگیرد.

مرشد نصرالله گفت: من ۵۰ سال است پشت ضرب هستم و تاکنون گل‌ریزانی نکرده‌ام. اینجا بود که ماجرای شمس قنات‌آبادی و منازعه بین پهلوانان با او مطرح کردم و مرشد نصرالله بلافاصله گفت: هر کاری از دستم برآید در خل این مشکل کوتاهی نمی‌کنم. شما فرمایید چه کنم؟ ما دعوتامه به نام حاج نصرالله مرشد پیشکسوت تهران چاب و برای پهلوانان تهران و شمیرانات ارسال کردیم

## ساریچ

کفتوگو ۸۸۴۹۸۴۷۹

# ۹ جوان

روزنامه جوان | شماره ۵۲۴۸

و همان شب گل‌ریزان، من نیز به زورخانه رفتم. دیدم بازارچه نایب‌السلطنه مملو از جمعیت است. وارد زورخانه شدم. دم در زورخانه دیدم چند ورزشکار در گود در حال چرخیدن و تعدادی ورزشکار آماده ورزش نیز بالای گود منتظر رخصت گرفتن هستند. جای پای دیده‌ نمی‌شد و ظرفیت زورخانه بیش از اندازه در خود جای داده بود. با ورودم به زورخانه جایی برآیم باز کردندو بعد به من تعارف کردند که نخت شوم و من فرصت را برای حل مسئله مناسب یافتم و گفتم: آقایانی که در رابطه با شمس قنات‌آبادی تصمیمی گرفته‌اند، او را به خاطر جدهاش حضرت زهرا اسلام‌الله‌علیها غفو کنید. وگرنه این حقیر و کوچک، سر دم زورخانه از می‌بوسم و برای همیشه از زورخانه فاصله می‌گیرم و طولی نکشید که آقایان رضایت خود را اعلام کردند و بنده نخت شدم و داخل گود شدم. از آنجا که در گود لاقبل ۲۰ نفر از پیشکسوتان و پهلوانان بنام آماده ورزش بودند و هر یک ادعای میانداری داشتند، مرشد نصرالله با توجه به تجربه‌ای که داشت، مرا که کوچک‌تر از هر یک از آنان بودم، به میانداری انتخاب کرد و دستور داد ختمام را میان گود بگذارم و مشغول شننا و ورزش شوم و همه راضی بودند چون من از همه کوچک‌تر بودم هیچ کس ادعایی نکرد. ورزش که تمام شد طبق آیین گل‌ریزان بولی برای هزینه‌های زورخانه از قبیل دست‌گیری به بینویان و آب و برق و کرایه و خدمت‌کن جمع‌آوری شد. آن شب، شب خاصی بود زیرا حاج نصرالله دعوت گل‌ریزان بود و حدود ۴هزار تومان جمع‌آوری شد. مبلغ را به من دادند که همان لحظه تقدیم مرشد نصرالله کنم و این در حالی بود که مرشد نصرالله معطل یک تومان بود و چیزی مادی در کف نداشت. در حالی که هفتی بالا و مرانه داشت.

■ **درک من از کارکرد اجتماعی و سیاسی زورخانه**

درک و فهم حقیر از زورخانه نه تنها به عنوان یک ورزشگاه، بلکه به منزله نیایشگاه و به عبارتی صحنه رزم مادیات دنیوی بسا معنویات اخروی است و اصلی که در آن شاگردان مکتبش جوانمردی و فتوت می‌آموزند تا حامی ضغفا و ستمدیدگان باشند، محلی که در آن می‌آموزند حافظ نواپس و شرافت انسان‌ها باشند و خلاص استاد اینکه زورخانه معادگاه پهلوانان با خداوند است. زورخانه همچو مسجد پاک و مطهر و دارای قدسات است. زورخانه یعنی نهاد ملیت و صمیمیت و انسانیت آمیخته با مذهب و اعتقاد. زورخانه محلی است که نام ابرمرد تاریخ یعنی آقا امیرالمؤمنین علیه‌السلام همجو خورشید و اقمار ایشان چراغی فروزان را فر اراه ورزشکاران انسان‌مدار برمی‌افروزد و با اینست اعتقاد عرض می‌کنم: جوانان باید به پا خیزند و مگذارند این چراغ تابناک فتوت و مردانگی خدای ناخواسته به خاموشی و تیرگی گراید. ورزش باستانی تا جایی که تاریخ نشان داده از قبل از زمان گشتاسب و لهراسب بوده است و این فن حتّی در زمان ستم زورخانه فتوت و اخلاق و جوانمردی را به یاد دارم در هفته دو شب در مکان‌هایی مختلف جمع می‌شدند و از مواظف و نصایح روحانیون بهره می‌بردند و آن مجلس علاوه بر توسل و دعا، مجالس اخلاق و جوانمردی و تقوا بود و خود یکی از این روحانیون بودم که در جمعشان حضور می‌یافتم و اشتیاق ایشان در شنیدن مباحث خیلی قابل تأمل بود. من در این جلسات سخنرانی داشتم و بسیار مؤثر بود. به تهران آمدم گفتند:

در زورخانه بازار نایب‌السلطنه به نام زورخانه حمام خاتم‌ک که مرشدش مرحوم حاج‌نصرالله ضرب‌گیر بود، می‌رفتم. سال‌هاست که آن زورخانه خوب خیابان افقاده و دیگر اثری از آن نیست. مرحوم مرشد حاج‌نصرالله بزرگ ضرب‌گیران زورخانه‌های تهران و در اخلاق و جوانمردی و فضایل انسانی فردی نمونه بود. خدا رحمتش کند اول کسی که مرا با ضرب وارد زورخانه کرد و احترام ویژه برام قائل شد، همین حاج مرشدنصرالله رحمت‌الله‌علیه بود. از او و بزرگواریش حکایتی دارم که بر ایرانیان نقل می‌کنم.

■ **وساطت میان پهلوانان و یکی از وکلای مجلس**

روزی مرحوم شمس قنات‌آبادی که آن روزها وکیل مجلس بود در سخنرانی و نطق خود به چند نفر از همین ورزشکاران ناشزایی گفته بود و آنان درصدد آزار و اذیت قنات‌آبادی برآمده بودند و او هم حساسی وحشت کرده و ناچار بود برای در امان بودن از ایشان به هر کس متوسل شود. به ایاتی همچون آیت‌الله کاشانی، آیت‌الله بهبهانی، آیت‌الله چهل‌ستون(سعید) و آیت‌الله نوری مراجعه کرده بود، اما فایده‌ای نداشت. دیگر درم‌انده شده بود. وقتی او را آنچنان مضطر و پشیمان دیدم به خاطرم آمد که این مسئله را با مرشد نصرالله که جایگاه ویژه‌ای در بین پهلوانان داشت در میان بگذارم. نزد او رفتم تا همان شب گل‌ریزانی در زورخانه بگیرد.

مرشد نصرالله گفت: من ۵۰ سال است پشت ضرب هستم و تاکنون گل‌ریزانی نکرده‌ام. اینجا بود که ماجرای شمس قنات‌آبادی و منازعه بین پهلوانان با او مطرح کردم و مرشد نصرالله بلافاصله گفت: هر کاری از دستم برآید در خل این مشکل کوتاهی نمی‌کنم. شما فرمایید چه کنم؟ ما دعوتامه به نام حاج نصرالله مرشد پیشکسوت تهران چاب و برای پهلوانان تهران و شمیرانات ارسال کردیم

مجازت‌حسین واحدی و سید حسین علمای در منزل آیت‌الله کاشانی ۱۳۳۷. خانقاهی پهلوان معروف در کنار شهیدان سید مجتبی نواب صفوی، سید عبدالرحمن و سید حسین علمای در منزل آیت‌الله کاشانی

